

تبلیغ و محوریت پژوهش

بیانات حضرت آیت الله مصباح یزدی مدظله العالی *

الحمد لله رب العالمین و الصلوه و السلام علی سید الانبیاء و المرسلین حبیب اله العالمین ابا القاسم المصطفی محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین

خدا را شکر می‌کنم که توفیق عنایت فرمود که در جوار آستان ملک پاسبان حضرت ثامن الحجج علیه السلام در جمع نورانی شما بزرگواران و عزیزان و اساتید، توفیق شرکت حاصل شد. اجازه فرمودند که لحظاتی را مزاحم اوقات شریف شما عزیزان باشیم.

موضوعی که اشاره فرمودند و اعلام شده از قضایایی است که «قیاساتها معها» است و احتیاج به توضیح - مخصوصا با زبان الکن بنده - ندارد. ولی برای یاد آوری دانسته‌هایی که گاهی شنوندگان از گوینده بهتر می‌دانند ضرر ندارد که مروری بر روی بعضی دانسته‌ها بکنیم.

اصل تبلیغ و ضرورتش همین بس که خدای متعال پیامبر را به عنوان مبلغ معرفی می‌کند و وظیفه اصلی او را همین تبلیغ می‌داند «وما علی الرسول الا البلاغ» و به طور کلی از همه مبلغین با یک ستایشی که توأم با اشاره به وظیفه و منش صحیح مبلغین هست می‌فرماید «الذین یبلغون رسالات ربهم و یخشونه و لا یخشون احدا الا هو».

* عضو مجلس خبرگان رهبری و رئیس موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله

از نظر عقلی هم برای همه عقلای عالم روشن است که اگر یک مکتبی یک فکری یک اندیشه‌ای یک مذهبی یک آیینی بخواهد در جامعه گسترش پیدا کند و حتی همان که هست برای نسل‌های آینده باقی بماند جز به وسیله‌ی تبلیغ امکان پذیر نیست و به همین دلیل خدای متعال، انبیاء را یکی پس از دیگری ارسال فرمود و بار سنگین رسالت را بر دوش آنها گذاشت و بعد آن بر دوش انبیاء و اولیاء و اوصیاء شان. همین دلیل روشنی است که جامعه نیاز به تبلیغ دارد و بعد از رحلت پیامبر اکرم و بعد از غیبت وجود مقدس ولی عصر ارواحنا فداه این بارهای سنگین بر دوش عالمانی گذاشته شده که در کلام پیامبر اکرم به نام خلفای رسول الله معرفی شده اند، «رحم الله خلفائی». و در کلمات اهل بیت علیهم السلام به عنوان وارثان پیامبر معرفی شده‌اند که «ان الانبیاء لم یورثوا درهما و لا دینارا و لکن ورثوا العلم فمن اخذ منه اخذ بحظ وافر».

این از واضحاتی است که همه شما بهتر از من می‌دانید. اما جریان تاریخ بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مثل بسیاری از زمان‌های دیگر «تجری الریاح بما لا تشته السفن» شرایط اجتماعی بر وفق مراد نبود و زمینه برای تبلیغ صحیح دین به وسیله مبلغان شایسته چه آن کسانی که خدای متعال آنها را برای این کار معین فرموده بود و چه دیگرانی که به نیابت، این کار را انجام می‌دادند همیشه توأم با مشکلات و دشواری‌ها بود.

همین بس که کتاب درسی‌ای که همه ما طلبه‌ها می‌خوانیم متن‌اش را یک شهید نوشته و شرحش را شهیدی دیگر. این یک نمادی است از تاریخ تشیع و تاریخ کسانی که در صدد بودند معارف اهل بیت و معارف اسلام را برای دیگران تبیین کنند. سرنوشتشان اینگونه بود.

در دوران ستمشاهی هم که هنوز چندان فاصله‌ای بین ما و آن زمان نیفتاده و هستند کسانی که آن زمان را درک کرده‌اند مشکلاتی برای تبلیغ پیش آمده بود که شاید در طول تاریخ، بی نظیر بوده است.

لباس روحانیت قاچاق بود. تشکیل مجالس دینی و حتی مجالس عزاداری سید الشهداء ممنوع بود. کسانی که سننشان اقتضاء می‌کند یادشان هست. بنده یادم هست که بچه بودم، مجلس عزاداری را ما شب توی زیر زمین خانه مان برگزار می‌کردیم، آنهم آرام و با آرامی واعظ صحبت می‌کرد و مرثیه می‌خواند.

به این صورت، جریان تبلیغ در آن زمان سپری شد. خدای متعال بر جامعه اسلامی به طور کلی و برما شیعیان و بر ما ایرانیان بالاخص متنی گذاشت و یک نسیم رحمتی وزیدن

گرفت، افقهای روشنی پدید آمد. البته به برکت فداکاری شهدا، رهبری‌های علما، تلاشهای مجاهدین خدا این نظام اسلامی به ما هدیه داده شد. شاید جوان‌هایی که امروز مشغول تحصیل و تبلیغ می‌شوند تصور کنند که همیشه وضع همینطور بوده. یاد آوری این خاطرات می‌تواند برای شناختن ارزش نعمتهای خدا موثر باشد. ما انسان‌ها اینگونه هستیم، تا وقتی نعمتی را با حالت ضدش مقایسه نکنیم نمی‌توانیم ارزشش را بدانیم. ما همه اینجا نشسته ایم و الحمد لله از مراتبی از سلامتی برخورداریم اما توجهی نداریم که سلامتی هم هست. هر وقت مریض می‌شویم آن وقت می‌فهمیم که سلامتی چه نعمت بزرگی است.

الان ما در کشورمان - الحمدلله - از امنیت برخورداریم اما توجه نداریم که چه نعمت عظیمی است. یک مقداری اگر توجه بکنیم به افغانستان و به عراق و به بعضی از کشورهای دیگر، آن وقت ممکن است تا حدی بفهمیم امنیت یعنی چه؟ آن زمانی که جنگ بود، موشک باران‌ها و بمباران‌ها چه شرایطی برای بعضی از شهرها پیش می‌آمد!

وجود علما و جود مبلغین وجود وعاظ، امکان تحصیل برای اینکه آدم توان تبلیغ را پیدا بکند، افتخار خدمتگذاری به دین را پیدا کند، همیشه میسر نبوده است. همه شما شنیده‌اید اما اگر دهها بار هم تکرار بشود زیادی نیست به خاطر اینکه طبیعت آدمی زاد این است که تا یادآوری نشود و توجه به نعمت‌ها و اصدادش نشود قدر نعمت‌های خدا را نمی‌دانیم.

آن روزگاری که حضرت امام در قم درس می‌خواندند و بزرگانی امثال ایشان روز در مدرسه نمی‌ماندند. پیش از آفتاب که هوا تاریک بود از شهر خارج می‌شدند و می‌رفتند اطراف شهر و توی باغ‌ها، درس و بحث‌هایشان را برگزار می‌کردند و هوا که تاریک می‌شد بر می‌گشتند. این را ما درست نمی‌توانیم بفهمیم چون الان در شهر ما شبانه روز خیلی فرقی ندارد. چراغ‌ها روشن است و از این جهت مشکلی نیست ولی آن زمان اینجور نبود، آن وقتی که تازه برق آمده بود دوسه ساعت اول شب برق بود بعد دیگر خاموش می‌شد و شهر تاریک بود تا صبح هوا روشن بشود آن وقت صبح همدیگر را می‌دیدند. اگر مثلاً اوایل طلوع، کسی توی خیابان‌ها راه می‌رفت، شناخته نمی‌شد البته اگر هوا مهتابی نبود همدیگر را درست نمی‌شناختند تاریک بود. آن وقت‌ها از تاریکی استفاده می‌کردند و از شهر خارج می‌شدند می‌رفتند بیرون شهر توی باغات درس می‌خواندند و هوا که تاریک می‌شد بر می‌گشتند شهر که با پاسبان‌های رضا شاه، مواجه نشوند.

و چه مشکلات دیگری از لحاظ مسائل اقتصادی، کتاب، امکانات درسی، استاد و اینها بوده که خدا می‌داند! یک مقداراش را ما درک کردیم. بیش از ۶۰ سال قبل که من طلبه شدم

سفیر

تبلیغ و محوریت پژوهش

تازه داشت اوضاع تغییر می کرد و یک مقداری آزاد می شدند و مدارس باز می شد و درسها شروع می شد. خواستم اشاره ای کنم که قدر این نعمت را که برای روحانیت میسر شده بدانیم که این نعمت بسیار بزرگی است و در مقابلش هم وظیفه سنگینی داریم، از این فرصت استفاده کنیم برای انجام وظایف.

در یک همچنین شرایطی که بر ما گذشته - دوران ستمشاهی و جلوترش فتنه های گوناگون دیگر - طبعاً امکان رشد فعالیت تبلیغی، توسعه علوم اسلامی، استفاده از روش های مختلف برای تبلیغ و چیزهای دیگری از این قبیل میسر نبود، بلکه همه چیز رو به افول بود. حتی کتاب درسی پیدا نمی شد! اینها برای شما افسانه است برای شمایی که شما اینهمه کتاب با حجم زیاد هست اما مطالعه کننده اش کم است. اما آن زمان بنده خودم کتاب درسی ای که می خواستم بخوانم، خانه ای عده ای از علما را می گشتیم که شاید از میراث گذشتگان توی خانه هایشان مانده باشد. یک کتاب کهنه ای می گرفتیم برای درس خواندمان مانند سیوطی، شرح نظام، شرح جامی، ما اینگونه کتاب تهیه می کردیم، اصلاً توی بازار پیدا نمی شد.

با توجه به اینها، طبعاً می توانیم ولو خودمان هم لمس نکردیم و حضور نداشتیم ولی می توانیم حدس بزنیم که زمینه پیشرفت علوم اسلامی و تربیت مبلغ و تربیت عالم چقدر ضعیف بوده و آنطوری که باید، رشد و گسترش پیدا نکرده است. ما در اینجهت - اگر جسارت نباشد - باید بگوییم عقب ماندگی داریم. الان که خدای متعال این عنایت را فرموده و برای جامعه اسلامی این شرایط پیش آمده که در راس حکومت، یک روحانی قرار گرفته که از عجایب تاریخ است و از نعمتهای بسیار عظیمی است که ما هیچ تصورش هم نمی کردیم، حالا باید فرصت را غنیمت بشماریم و جهش وار در این جهت پیش برویم، عقب ماندگی های گذشته را جبران کنیم. این جاست که این سؤال مطرح می شود که: چگونه باید عقب ماندگی های گذشته را جبران کنیم؟

این مقدمه را داشته باشید یک مقدمه دیگری را جهت یادآوری خدمت شما عرض

بکنم.

ما در دورانی زندگی می کنیم که در چند قرن اخیر در تمام دنیا یک تغییراتی پدید آمده که وضع زندگی کردن در جهات مختلف با دوران قبلش بسیار متفاوت شده. در جامعه خود ما هنوز در یک قرن قبل، انواع کارهایی که انجام می گرفت، هنرها، روشهای زندگی، مسائل مدیریت، چیزهایی از این قبیل همه به صورت سنتی و چهره به چهره و شاگرد و استادی بود و آنهایی که یاد گرفتند بود می بایست یاد می گرفتند و بقیه اش هم به آراء

شخصی و ذوقها و سلیقه‌ها بستگی داشت. مثلا ما چیزی به نام تربیت فرزند نداشتیم. کتاب علمی رشته تحصیلی نداشتیم. هر کسی باید از پدر و مادرش یاد و پدر و مادر، همانجوری که یاد گرفته بودند فرزندان‌شان را همانگونه تربیت می‌کردند.

و همینطور سایر چیزها و هنرهایی که بود، معماری که تربیت می‌شد زیر دست یک استاد معمار بود اما اینکه دانشگاهی برای معماری و عمران وجود داشته باشد، رشته‌های مختلفی داشته باشد و دروس و کتابهایی داشته باشد ابزارهای تحقیق و تکنولوژی آموزشی و چیزهای دیگر، این حرفها نبود و لی در این دو سه قرن اخیر به خصوص قرن گذشته، یک تحول عظیمی در دنیا پدید آمد که تدریجا همه آنچه بشر در زندگی‌اش با آن سرو کار دارد جنبه علمی پیدا کرد. اینکه می‌گویم یک حقایق علمی پیدا کرد معنایش این نیست که یک حقایق جدیدی کشف کرده‌اند شکل علمی پیدا کرد، شکل آکادمیک پیدا کرد، کتابدار شد درس دار شد، رشته مشخص بود، استاد داشت، شاگردان باید شرکت کنند، درسش را بخوانند ارزیابی بشوند و امتحان بدهند و مدرک بگیرند تا بتوانند آن کار را انجام بدهند.

از لحاظ پزشکی مثلا در هر شهری یک حکیم باشی بود که در همه امور طبابت، دخالت می‌کرد و یک شاگردانی هم داشت پهلویش کار می‌کردند و یاد می‌گرفتند و جانشینش بودند. اما حالا شما ببینید، صدها رشته و گرایش پزشکی وجود دارد که این پزشکی که خودش فوق تخصص در یک رشته‌ای دارد اگر در یک چیز دیگری مریض شود باید به یک پزشک متخصص مراجعه کند یا بچه‌اش را باید ببرد پیش یکی دیگر، خودش نمی‌تواند معالجه کند این تخصص در همین رشته است. آن یک رشته دیگری است و پزشک متخصص. این یک روش جدیدی است که البته همه اینها تحت تقدیر و تدبیر الهی است و امکاناتش در جهت تکامل بشر، است حالا بشرها ناسپاس هستند و سوء استفاده می‌کنند یک مسأله دیگری است. والا این خود نعمت بزرگی است، این همه رشد علم و پیدایش رشته‌های مختلف علوم و امکان تحصیل در رشته‌های مختلف علوم، نعمت‌های خداست که امکاناتش فراهم می‌شود. اما در علوم دینی چطور؟

خوب همان مقدمه‌ای که اول عرض کردم می‌توانیم حدس بزنیم که ما برای رشته‌های علوم دینی و از جمله تبلیغات دینی خیلی عقب ماندگی داریم. هنوز هم ما در حوزه‌های اصلی دینی با اینکه سه دهه گذشته و کار کردیم و کسانی برنامه ریزی کرده‌اند رشته‌هایی برای تبلیغ، رسماً تاسیس شده و دارد اجراء می‌شود اما حقیقت این است که ما هنوز روش‌های علمی تبلیغ را درست بلد نیستیم. اصلا برای اینکه مبلغ، امروز بتواند نقش

خودش را در این جامعه با این شرایطی که جامعه دارد درست ایفاء کند چند رشته از علوم را باید بلد باشد نمی‌دانیم؟ حالا چگونه باید یاد بگیرد و امکاناتش باید فراهم بشود بماند! همین که چند رشته علمی را باید یاد بگیرد تا بتواند یک مبلغ خوبی بشود را درست نمی‌دانیم.

اینجاست که سؤال مطرح می‌شود برای این حرکت جهش وار از وضع موجود به سوی وضع مطلوب چه باید کرد؟ در اینکه باید درس خواند هیچ شکی نیست. در اینکه باید قرآن یاد گرفت، حدیث یاد گرفت، منابع دینی را خوب یاد گرفت، طرق دفاع از عقاید دینی را یاد گرفت کلیاتش هیچ شکی نیست اما اینکه از نظر علمی سنجیده و حساب شده بدانیم مبلغ چند نوع معلومات لازم دارد چه مهارتهایی را باید یاد بگیرد جای بحث است؟ چون کتاب خواندن و دانستن یک حرف است و مهارت اجراء پیدا کردن حرف دیگری است. آنهایی که رانندگی می‌کنند قواعد رانندگی را در کتاب می‌خوانند اما با خواندن قواعد رانندگی هیچ وقت راننده نمی‌شوند. این مهارت عملی است و باید تمرین بکنند تا یاد بگیرند چگونه باید رانندگی کنند این مهارتهای عملی همه جا همین طوری است. معلم شدن هم همینطور است، مربی بودن هم همینطور است، واعظ بودن، سخنران بودن هم همین گونه است آنجایی که آدم سرو کار دارد با دیگران و می‌خواهد مطالب را به دیگران منتقل کند به یک شیوه خاصی باید راهش را یاد بگیرد همه اینها در دنیای امروز علم دارد. شما یکی از اینها را حساب نکنید نه تنها یک علم بلکه علوم متعدد و رشته‌هایی از علوم در این زمینه‌ها وجود دارد و همه دنیا دارند استفاده می‌کنند. البته فراموش نشود که کفار از این نعمتها سوء استفاده می‌کند «ان الانسان لظلوم». ولی وجود علم یک حرف است، سوء استفاده از آن، یک حرف دیگری است. دانا بودن به انرژی اتمی یک حرف است و بمب اتم ساختن و به سر مردم بی گناه ریختن یک حرف دیگری است. و همینطور سایر علوم.

حتی استفاده از دین، دین که دیگر خودش باران است که در لطافت طبعش خلاف نیست! دین نور است اما ببینید چقدر در عالم سوء استفاده از دین می‌شود و باعث گمراهی در دین می‌شود و باعث گمراهی کسانی می‌شود که آشنا ی به دین هستند. «و ما اختلف فیه ان الذین اوتوه بغیا بینهم».

این خاصیت آدمی زاد است، همیشه بوده و بعد از این هم خواهد بود. ولی این مانع نمی‌شود از اینکه حالا که کسانی از علم سوء استفاده می‌کنند و ایجاد اختلاف می‌کنند ما نرویم علم یاد بگیریم برای اینکه جزء علمای بد نشویم باید رفت درس خواند و عالم شد و جزء علمای صالح و ربانی شد.

از این علوم هم باید خواند و دانا شد و حسن استفاده را کرد نه اینکه بگوییم این یک ابزاری است که کفار درست کرده‌اند یا آنها از آن سوء استفاده می‌کنند ما نباید از آن استفاده بکنیم. این عقل نیست نه عقل و نه دین اقتضا می‌کند.

جواب این سؤال که برای اینکه ما این کمبودهایمان را این عقب ماندگی‌هایمان را جبران کنیم این یک کلمه است که ما باید طرح و برنامه داشته باشیم. همینجوری دیمی کار کردن و به تعبیر خودمان به امید خدا وا گذاشتن البته اگر واقعا به امید خدا کاری را آدم واگذار کند پشیمان نمی‌شود، اما اسم تنبلی را می‌گذاریم «به امید خدا وا گذاشتن» تنبلی بد است والا «به امید خدا وا گذاشتن» بسیار خوب است و از همه چیز مفید تر است. رها کردن و تنبلی کردن به بهانه‌ای که صرفین چنین کردند و ما هم چنین می‌کنیم این کار معقولی نیست و خوب برای برنامه ریزی صحیح یک مقدماتی لازم دارد و هر کسی توان برنامه ریزی ندارد، توان طراحی ندارد، خودش باید از این نمد کلاهی داشته باشد تا بتواند برای دیگران هم یک کلاهی بدوزد من در این فرصت کوتاهی که هست خدمت عزیزان با کمال جسارت یک فهرستی از رشته‌های علمی که می‌بایست ماها بیشتر به آنها اهتمام بورزیم، یاد بگیریم، ترویج کنیم، کتاب بنویسیم، بحث کنیم، تحقیق کنیم و همان که موضوع بحث این جلسات است پژوهش کنیم تا بتوانیم تبلیغ صحیحی را انجام بدهیم فهرستی از اینها را عرض می‌کنم. خیلی‌هایش را هم همه می‌دانند و همه هم انجام می‌دهند واما برای اینکه کامل باشد من آنچه به ذهنم می‌آید را عرض می‌کنم.

قدم اول آگاهی از متون دینی است، این را همه می‌دانند که اگر دین را بخواهیم تبلیغ کنیم باید ببینیم که محتوایش چیست؟ اما این پژوهشی که می‌گوییم لازم است، اندکی فراتر از انتقال مفاهیم موجود است. ما وقتی بخواهیم دین را در دنیا گسترش بدهیم، هر قدر آگاهی ما به گستره دین و به عمق دین به ژرفای دین بیشتر باشد بهتر می‌توانیم دین را معرفی کنیم. اول قدمش، قبل از اینکه به برنامه ریزی برسیم این است که ضرورت این کار را درک کرده باشیم و به عنوان یک وظیفه بزرگ شرعی که امانت الهی است در دست ما، به همه بشر برسانیم «وما ارسلناک الا کافه للناس الا رحمه للعالمین» این یک امانتی است به تعبیر زشت بنده «این ارث پدر من نیست» یک هدیه الهی است برای بشریت تا روز قیامت؛ ما باید این را در دسترس انسان‌ها قرار بدهیم. انبیاء و ائمه اطهار علیهم‌السلام این را به ما سپرده‌اند تا ما منتقل کنیم به کسانی که به آن نیاز دارند. چه کسی نیاز دارد به آن؟ همه بشر. و اتفاقا روز به روز علی رغم دشمنی‌هایی که با اسلام می‌شود مردم دنیا بیشتر احساس نیاز به معارف اسلام

می‌کنند. که این خود یک داستان عظیمی دارد که اگر من واردش شوم وقت زیاد گرفته می‌شود. همه دنیای امروز، تشنه آگاهی از حقایق اسلام است. حتی در قلب دشمن ترین کشورها نسبت به اسلام! دیدید و شنیدید که در ۱۱ سپتامبر که این بساط را راه انداختند بلافاصله نسخه‌های قرآن در آمریکا کمیاب شد. دیگر توی کتاب فروشی‌ها قرآن پیدا نمی‌شد. همان مردمی که علیه اسلام این کارها را کردند و همان مردمی که سیاست مدارهایشان این کارها را کردند باعث شد که مردم تشنه بشوند که این اسلام چیست؟ و بعضی از کشورهای آمریکایی هست که مراکزی یهودی‌ها دایر کرده‌اند برای آموزش دادن اسلام. یهودی آمده کلاس اسلام شناسی باز کرده. پول می‌گیرد تا اسلام بتوانی یاد بگیری.

این نشانه تشنگی عالم نسبت به اسلام است. ما چقدر وظیفه مان سنگین تر می‌شود که تلاش در جهت تبلیغ اسلام در سطح دنیا یک وظیفه واجب است. و مسلما من به الکفایه نداریم. در داخل کشور خودمان من به الکفایه نداریم چه برسد به عنوان مثال به شیلی و آرژانتین! حالا اگر بخواهیم چنین آمادگی را کسب کنیم چه کار باید بکنیم؟

می‌خواهیم برنامه ریزی کنیم. چه کسانی می‌آیند برنامه ریزی کنند و از کجا شروع کنند؟ قدم اولش را عرض کردم آن ماده علمی که ما باید بیاموزیم خود متون دینی بود. خوب الحمدلله در کشور ما قرآن و سنت به نحو خوبی تدریس می‌شود و الحمدلله در این سالهای اخیر به دلیل حمایت‌های بی دریغ مقام معظم رهبری، فراگیری قرآن در سطوح مختلف گسترش پیدا کرده و از افتخارات کشور ما شده. خدا ان شاءالله سایه ایشان را مستدام کند و بر توفیقاتشان بیفزاید.

اما مسأله غیر از این است برای اینکه ما بتوانیم اسلام را در دنیا گسترش بدهیم باید هرچه بیشتر بر گستره معارف دینی، اطلاع پیدا کنیم و همچنین بر ژرفایش آگاه بشویم و هم باید ابعاد دین را کاملتر بشناسیم. ما دروسمان ولو قرآن و سنت است و منابع ما همینهاست. اما نتایجی که می‌گیریم و آن مسائلی را که بررسی می‌کنیم محدوده خاصی دارد. عمده اش مربوط به همین مسائل روزمره فقه و اصول است و به سایر بخش‌های کتاب و سنت، کم می‌پردازیم. اما برای اینکه اسلام را درست تبلیغ کنیم بعضی جاها هست که به بخشهای دیگری از اسلام خیلی احتیاج دارند. آنها اگر عرضه بشود برای آنها خیلی جاذبه خواهد داشت. این است که باید گسترش بدهیم، مخصوصا با توجه به اینکه قرآنی که اولین منبع دین ما است این کتابی است که هیچ کس به ژرفای آن نمی‌رسد «لا تنقضی عجائبه» تمام انسانها اگر تلاشهایشان را متمرکز کنند که همه اعماق قرآن را به دست بیاورند این کار نخواهد شد.

این یکی از معجزات قرآن است «لا تنفد قرائنه» هر چه بیشتر تلاش کنند، هر چه بیشتر کاوش کنند، مطالب جدیدی را به دست می‌آورند. جدید نه اینکه چیزی که معارض با مطالب قبلی است، عمق این مطالب را بهتر روشن می‌کند. روشن‌تر می‌کند، شفاف‌تر می‌کند، کارآمدتر می‌کند. پس یک بخش از پژوهش ما برای این است که کشف بکنیم آن بخش‌هایی از دین را که همچنان نهفته مانده است. این یک بخش از پژوهش است. البته این کار، علی‌رغمی که آدم تصور می‌کند احتیاجی نیست اما کسانی که وارد می‌شوند خواهند دید که این مشکل‌ترین بخش‌هاست.

بخش دومی که ما باید برای پژوهشش تلاش بکنیم این است که ما در گذشته برای اثبات عقاید اسلامی و دفع شبهاتی که متوجه اسلام می‌شده از یک سلسله براهین عقلی و اینها استفاده می‌کردیم معمولاً چیزهایی است که در کتابهای کلامی نوشته شده و یا احیاناً کتابهای فلسفی در بخش بعضی از قسمت‌هایش؛ که اینها ابزاری بوده برای اثبات عقاید اسلامی، اثبات توحید، نبوت و معاد با ادله‌ای. عمده‌اش در کتاب است و از زمان مرحوم خواجه نصیر توسی این کار اوج گرفت. شکوفا شد، با نوشتن کتاب تجرید و بعدش هم شرح علامه حلی و دیگران که خدمت بسیار بزرگی بود. به هر حال این میراثی است که از گذشتگان برای اثبات عقاید اسلامی به ما رسیده است. چون ما معمولاً دین را از اینجا شروع می‌کنیم که قرآن چه می‌گوید! اما قبل از این باید معتقد به خدایی باشیم که آن خدا پیغمبری دارد و این قرآن را بر او نازل کرده است. اینها پیش فرض‌هایش است. اینها را که نمی‌توان با تعبد اثبات کرد. کتابهای کلامی ما برای همین چیزها بوده است. البته گاهی از خود آیات قرآن یا از مناظرات یا از بیانات اهل بیت، ادله‌ای را استناد می‌کردیم، آنها هم در کنار ادله عقلی دیگر، دلایلی بودند که اثبات این مسایل می‌کردند منتها نه به عنوان تعبد یاد می‌گرفتیم. فرضاً امام رضا علیه السلام برای یک زندیقی چگونه اثبات خدا کردند ما هم یاد بگیریم چگونه اثبات خدا کنیم این هم بوده ولی آنچه رسمیت داشته این است که با ادله عقلی این مسائل اثبات در کتابهای کلامی و فلسفی می‌شده است. آنچه در این کتابها نوشته شده حاصل زحماتی است که بیش از ۹۰ درصد بزرگان علمای ما از ۶۰۰ - ۷۰۰ سال قبل کشیده‌اند. اگر کتابهای کلامی امروز را هم شما مقایسه کنید با تجرید خواجه چندان چیز اضافه‌ای نمی‌بینید. حتی اگر همانهایی را که خواجه فرموده و اشاره کرده، درست تبیین کرده باشند خیلی هنر کرده‌اند. خواجه، مرد بسیار بزرگی بوده خدا درجاتش را عالی کند. خدمت بزرگی به اسلام و تشیع انجام داده. نابغه عظیمی بوده، نه تنها ایران، بلکه در دنیا کم نظیر

بوده. به هر حال شاگردانی مثل علامه حلی را تربیت کرده، چند سالی علامه، پهلوی ایشان درس خوانده، در این قسمت‌ها خودش صاحب نظر شده و اما از ۶۰۰ - ۷۰۰ سال قبل تا به حال چندان چیزی بر آنها افزوده نشده و گاهی مطالبی در آنجا بیان شده، بررسی شده و مطرح شده که ما وقتی امروز درسش را هم می‌خوانیم اصلا درست نمی‌فهمیم که چرا مطرح کرده و چه بحث کردن در این زمینه فایده‌ای دارد؟ مثلاً بحث از حال، اینکه حال چیست؟ در یکی از مباحث کلامی ما یک بخشی درباره حال است این به چه دردی می‌خورد؟! کجا مطرح می‌شود و کجا استفاده می‌کنیم؟ فرق بین عالم و عالمیت چیست؟ و چیزها و مفاهیمی که آن وقت‌ها یک بازاری داشته، یک شبهاتی مطرح بوده، یک چیزهایی کسانی می‌گفتند در مقابلش یک مباحثی را مطرح می‌کردند برای حل آن شبهات. امروز نه شبهه اش مطرح است و نه جوابش را کسی احتیاج دارد برعکس یک سری شبهات جدیدی مطرح شده که در آن کتابها نیست، جوابش را می‌خواهد. ما امروز مواجه هستیم با کسانی که این شبهات، ذهنش را می‌آزارد و یا گمراهشان می‌کند. این شبهات را اخیراً بعضی از به اصطلاح نو اندیشان، دگر اندیشان مطرح می‌کنند. بسیاری از اینها در کتابهای کلامی نیست، یک حرفهای به اصطلاح نویی است حالا ریشه‌هایش به نحوی وجود داشته، اما به این شکلی که امروز مطرح می‌شود و در قالب اینجوری نیست، جواب آماده‌ای هم در کتابهای کلامی وجود ندارد، خوب چه باید کرد؟ یک پژوهشی می‌خواهد برای اینکه این بررسی بشود و پاسخ داده بشود. یعنی راههای جدیدی برای دفاع از عقاید و پاسخ دادن به شبهات، این هم یک بخش دیگری غیر از تحقیق در متون است. آن یک بخش بود و این یک بخش دیگری است.

ما طلبه‌ها معمولاً وقتی درس می‌خوانیم عمده درس‌هایمان اول، ادبیات است و بعد هم فقه و اصول. مبلغین ما هم گاهی برای نیازهایشان یک مقداری از تاریخ اسلام و تشیع و مخصوصاً آنچه با داستان کربلا ارتباط دارد را مطالعه می‌کنند به اندازه‌ای که مجالس مرثیه‌خوانی و عزاداری اقتضاء می‌کند. اما بسیاری از نکات تاریخی هست که امثال بنده با اینکه بیش از ۶۰ سال عمرم را در حوزه‌ها گذرانده‌ام وقتی از من می‌پرسند می‌گویم بلد نیستیم. صاف می‌گویم نمی‌دانم. تاریخ اسلام و تشیع را آدمی که ۶۰ سال در چندین حوزه درس خوانده خوب بلد نیست. صاف باید بگویم نمی‌دانم. و حالا این نمی‌دانم یک جور نیست که مثلاً توی کتاب نوشته و من بلد نیستم. احتیاج دارد به تحقیق مطالب متعارضی هست. ضعیف هست. خرافات هست. جعلیات هست. این حرفها را از هم تشخیص دادن و شناختن که واقعیت تاریخ چه بوده مهم است.

در بسیاری از مسائل، خوب همه ما می‌دانیم که حتی در قضایای داستان کربلا، نکته‌هایی از این قبیل وجود دارد و اصلاً معلوم نیست که این حادثه وجود داشته یا نداشته و اگر بوده به چه شکلی بوده؟ خوب این عیبی است برای ما. تا آنجایی که منابعی وجود دارد، می‌شود به تاریخ مراجعه کرد و اثبات و تحقیق کرد باید این کار را بکنیم. این پژوهش می‌خواهد. حالا یک چیزهایی هست که منابع ضعیف است. پیداست که در صحرای کربلا یک کسانی اینجور نبودند، خیلی علاقه مند به این تاریخ بودند و این دقایق را ضبط کردند. خیلی‌هایشان از اصحاب عمر سعد بودند. بنابراین طبیعی است که مقدار زیادی از این حقایق تدوین نشده باشد. بنابراین ما حق نداریم یک چیزی که در یک کتابی نبود بگوییم دروغ است.

سفیر

گاهی کسانی که در مقام پژوهش و تحقیق برمی‌آیند می‌گویند آقا تو این کتاب نبود و خواندیم تو تاریخ یک همچین چیزی پس نیست. «عدم الوجدان لایدل علی عدم الوجود». در یک کتاب نبودن، دلیلی نیست بر اینکه واقع نشده، خوب ممکن است واقع شده و بوده و ما خبر نداریم درست نقل نشده. گاهی از گوشه و کنار قرائتی می‌شود دنبال کرد و اثبات کرد که بوده لکن یک دقت بیشتر و کنجکاوی دقیق‌تری می‌خواهد.

علی‌ای حال، من موضوع خاصی را نمی‌خواهم رویش تکیه کنم اجمالا ما در قضایای تاریخی مان از این ابهامات داریم. مخصوصاً آن مطالبی که کسانی یا فرقه‌هایی اهتمام داشتند که آنها را یا تفسیر نادرست کنند و یا تحریف کنند و چنین چیزهایی بوده. کتابی یک فرقه‌ای از مسلمین از بزرگان‌شان نوشته‌اند. چاپ بعد آمده‌اند یک تکه اش را حذف کرده‌اند. از این دست، نمونه‌های فراوانی هست. طبیعی است که در مقام بحث و تحقیق کسی که چاپ دوم را خوانده خبر ندارد در چاپ اول چه بوده. با اینکه اصالت در چاپ اولش هست. یا تفسیرها و تحریف‌های مختلفی که همه ما با اینجور چیزها آشنا هستیم که راجع به مسائلی است که مثل آفتاب روشن است و مفهوم روشنی دارد اما کسانی آمدند برای اینکه با بعضی از عقایدشان ناسازگار بوده، اینها را جور دیگر تفسیر کردند و یک معنای جعلی برایشان درست کردند.

کسی که می‌خواهد تحقیق کند و می‌خواهد تبلیغ واقعی اسلام کند، گاهی در دام اینها می‌افتد. باز همین جا اشاره کنم که ما امروز در زبان‌های مختلف عربی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، روسی، اردو، کتابهای مختلفی در معرفی اسلام داریم اما آنطور اهل تحقیق و اهل اطلاع نقل کرده‌اند این کتابهایی که برای معرفی اسلام است یا در سایتهایی که اسلام

را معرفی می‌کنند بیش از ۹۰ درصدشان از منابع اهل تسنن است و آنجایی که ارتباط با عقاید شیعه و اختلافات شیعه و اینها دارد اصلا هیچ ذکری از مسائل شیعه نمی‌شود، یک چیزهایی در کتابهای برخی از فرقه‌ها پیدا می‌شود که موجب وهن اسلام است شاید شما شنیده‌اید که ابن تیمیه در مسجد اموی دمشق تدریس دو سخنرانی می‌کرد و شاگردانی داشت. یک وقت این حدیث را خواند که خدا شب جمعه از آسمان نازل می‌شود و به بندگانی که توبه می‌کنند و نمی‌دانم چه می‌کنند برکت می‌دهد و دعاهایشان را مستجاب می‌کند. این را داشت بیان می‌کرد، از پله‌های منبر آمد پایین و گفت همینجور که من از پله‌ها می‌آیم پایین خدا هم همینجور می‌آید پایین، می‌آید پشت بامها و به مردم برکت می‌دهد و حالا آن برکت چه جوری پشت بام باید بیاید و پشت بام باید بدهند نمی‌دانم!

این مسأله ربطی به خلافت و ائمه و این حرفها ندارد خدا را اینجور معرفی می‌کند و می‌گوید من از پله‌ها می‌آیم پایین، خدا هم همینجور از آسمان می‌آید پایین و از اینجور عقاید انحرافی که موجب وهن اسلام است اینها منبع می‌شود برای معرفی اسلام و کسانی اینها را دستاویز می‌کنند و می‌گویند مسلمانها این چیزها را دارند. خوب ما باید این چیزها را اطلاع داشته باشیم و هم بدانیم چه اشتباهاتی در آنها است و چه جوابی باید به آن داد و اینها احتیاجی به پژوهش دارد.

بخش دیگری از پژوهشهایی که ما باید انجام دهیم. این است که کسانی که با ما مخالف هستند در اصل دین و یا احوانا در مذهب ما مخالفت دارد. آنها چیزهایی را به ما نسبت می‌دهند و برای اینکه مذهب ما و دین ما را مخدوش کنند و دیگران رغبت نکنند، یک چیزهایی را به ما نسبت می‌دهند که یا اصلا هیچ اصلی ندارد و یا تحریف شده است و دروغ نسبت می‌دهند که مسلمانها اینها را معتقد هستند و یا شیعه‌ها اینجور معتقد هستند. حالا به عنوان نمونه یکی از چیزهایی که وهابیون می‌گویند این است که: شیعه‌ها که نماز می‌خوانند و بعد از نماز که الله اکبر می‌گویند، اینها می‌گویند خان الامین خان الامین و منظور این است که جبرئیل خیانت کرده بود و باید اسلام را بر علی نازل می‌کرد و خیانت کرد بر محمد نازل کرد. این است که بعد از نماز اینها اعتراف می‌کنند که جبرئیل خیانت کرده معتقدند که واقعا شیعه‌ها اینجوری می‌گویند. هزار بار هم قسم می‌خوریم که ما اصلا یک نفر هم ندیدیم که همچین حرفی بزند باور نمی‌کنند و می‌گویند شما تقیه می‌کنید و نمی‌گویید.

امروز همه دنیا بر آن شده‌اند که اسلام را نابود کنند. به هر صورتی شده، از هر دروغی از هر تهمت، استفاده می‌کنند برای اینکه اسلام را نابود کنند خوب ما باید بدانیم که

از چه راههایی به ما تهمت می‌زنند یا شبهه افکنی می‌کنند و بخش دیگری از پژوهش در اینکه راه جواب دادنش را یاد بگیریم. اینها کار می‌برد. البته باز اینجا بین پراتنز عرض کنم وقتی من اینها را که عرض می‌کنم معنایش این نیست که هر کسی امروز می‌خواهد تبلیغ برود باید همه این کارها را تحقیق کرده باید آماده داشته باشد و الا حق ندارد برود منبر. نه، بحث سر طرح ایده آل است برای یک کار. ما اگر بخواهیم در یک مسیری قدم بگذاریم باید قله را در نظر بگیریم و به اندازه توانمان پیش برویم. خوب امروز در کشور ما باب شده که چشم انداز بیست ساله تهیه می‌کنند یعنی ما باید بیست سال دیگر ببینیم به کجا می‌خواهیم برسیم تا امروز بدانیم چگونه حرکت کنیم که بیست سال دیگر به آنجا برسیم. تازه چیزی است که در کشور ما رایج شده و الا بعضی از کشورها هستند که برنامه پنجاه ساله شان را دارند. احزابی هستند در بعضی از کشورهای اروپایی که برای پنجاه سال آینده شان برنامه تدوین کرده‌اند ما تازه حالا به فکر افتادیم که خیلی هنر کنیم چشم انداز بیست ساله داشته باشیم که بر اساس چشم انداز، برنامه پنج ساله بنویسیم. این کار لازم هست یا نه؟ این معنایش این نیست که چون ما می‌خواهیم چشم انداز بیست ساله بنویسیم امروز باید آنها تحقق پیدا کند. نه، امروز باید از یک نقطه‌ای به سمتی حرکت کنیم که به آن جا برسیم. ما باید بدانیم که یک مبلغ ایده آل بیست سال دیگر چه باید داشته باشد. اگر همان وقت خلق الساعه بخواهد همه اینها را دارا باشد که نمی‌شود. امروز اگر ما مقدماتش را شروع کنیم بیست سال دیگر می‌توانیم مبلغ ایده آل داشته باشیم. اگر برنامه‌ای صحیح و سنجیده باشد، رویش کار شده باشد، چکش کاری شده و رسیدگی شده، نیازها بررسی شده و برنامه تدوین شده باشد آنوقت می‌توانیم امیدوار باشیم که بیست سال دیگر ما مبلغین خوبی داشته باشیم. اما اگر امروز شروع نکنیم هیچ وقت به آنجا نخواهیم رسید. بنابراین اینکه من عرض می‌کنم این رشته‌ها را باید داشته باشیم، معنایش این نیست که الان هر کس می‌خواهد مبلغ بشود همه این درسها را باید خوانده باشد. نه، باید بدانیم چه چیزها لازم است. به اندازه توان به اندازه امکاناتمان، به اندازه‌ای که استاد داشته باشیم به اندازه‌ای که امکانات دیگری باشد، بودجه داشته باشد، وسایل تکنولوژی و آموزشی باشد، پیش برویم. استدراکی کردم که یک وقت تصور نشود که حالا من می‌گویم کسی نباید تبلیغ برود تا اینها درست بشود.

اینها یک بخشی از معلومات است. رشته‌هایی است که ما باید در آنها پژوهش کنیم ولی کار با اینها تمام نمی‌شود. ما برای اینکه بتوانیم همین چیزهایی را که خوب یاد گرفتیم. فرض کنیم حالا ما همه اینها را یاد گرفتیم. هم محتوای اسلام را خوب بلدیم، هم حیل‌های

دشمنان را خوب می‌شناسیم، هم دروغ‌ها و تهمت‌ها را می‌شناسیم و هم جوابش را بلدیم بدهیم. همه اینها شد اما کیفیت برخورد با فراگیران و مستمعین یک مسأله دیگری است، یک هنر دیگری است. یک مهارت دیگری می‌خواهد. چند رشته از علوم است که باید دست به دست هم بدهد که ما باید از اینها بهره‌هایی داشته باشیم تا بدانیم چگونه باید تبلیغ کنیم.

یکی آشنایی با تکنولوژی جدید است. از این روشهایی که الان هست برای تبلیغ و ارتباط با دنیا، اینها را یاد بگیریم و از آن استفاده کنیم. این تا حدودی شروع شده، هم در حوزه قم و هم در حوزه‌های دیگر. حوزه مشهد هم الحمدلله همیشه از حوزه‌های پیش تاز است. این یک بخش است چیزهای دیگری هم هست. اصولاً برای اینکه یک انسانی بخواهد روی یک انسان دیگری اثر بگذارد چند رشته روانشناسی باید بگذرانند. حتی پدر برای تربیت فرزند خودش. مرد و زن برای اینکه داخل خانواده بدانند باهم دیگر چگونه باید ارتباط داشته باشند یک اطلاعات روانشناسی باید داشته باشند. ما یک شاخه از روانشناسی به نام روانشناسی اجتماعی باید داشته باشیم برای کل کارهای ارتباطات اجتماعی. اما امروز یک شاخه‌های خاصی در روانشناسی است مانند روانشناسی ارتباطات، روانشناسی تبلیغ، البته امروز وقتی می‌گویند تبلیغ، منظور از تبلیغ این نیست که حقایق را بیان کنند یعنی مطالب را طوری بگویند که دیگران طالبش بشوند مثل تبلیغات کالاها که توی جاهای دیگر تبلیغ می‌کنند و خیلی‌هایش هم دروغ است. اینها جزء رشته‌های روانشناسی ارتباطات و تبلیغ است و ما اینها را نمی‌خواهیم. ما تبلیغ واقعی اسلام را می‌خواهیم، نمی‌خواهیم ما به اسلام یک پیرایه‌ای بنسیم که زیبا بشود و دیگران بخواهند، نه، ما می‌خواهیم اسلام همانگونه که هست بدون اینکه یک سر سوزنی از آن کاسته بشود و یا اضافه بشود. وظیفه ما این است، خدا خواسته بگوییم. اگر ما خیال می‌کنیم بعضی اش را حذف کنیم بهتر است ما اشتباه می‌کنیم عقل ما از خدا بشتر نیست. آنی که خدا خواسته همانی است که در قرآنش نازل کرده و گفته این را می‌خواهیم این «تذکره للعالمین» و «رحمه للعالمین» است. ما دلسوزی کنیم و بگوییم نه. این را چون جامعه نمی‌پسندد حذف کنیم مگر هرچه پیغمبر می‌گفت جامعه آن روز می‌پسندیدند. ما دایه از مادر مهربانتر نشویم. تبلیغات ما پروپاگان نیست نمی‌خواهیم یک کاری بکنیم که دیگران جذب بشوند به هر شکلی که شده ولو با دروغ! نه، می‌خواهیم همانی که هست به دیگران منتقل کنیم اما خرابش نکنیم، یک کاری هم نکنیم که بی جهت از بیان ما و از برخورد ما بدین بشوند. این احتیاج به آشنایی با روانشناسی دارد که با مخاطب، چگونه برخورد کنیم.

یک چیزهایی هست که خیلی ساده است اما خوب توجه نداریم. حالا باز به عنوان مثال یک خورده عینی تر عرض کنم؛ ما معمولا با برادران اهل سنت مواجه می‌شویم وقتی با آنها مواجه می‌شویم اولین بحثی که مطرح می‌کنیم این است که آیا خلافت حق علی بود یا دیگران؟ خوب پیداست که یک کسانی که آباء و اجدادشان و افرادی که خیلی به آنها علاقه داشته‌اند، خوش بین بوده‌اند، همه آنگونه گفته‌اند، خیلی سختشان است که خلافت را بپذیرند. هر چه از شیعه‌ها ما بگوییم آنها می‌گویند یا جعل شده یا بد فهمیدید و آنها غرضی نداشتند و از چیزهایی از این قبیل. ولی ما اولین بحث‌مان با آنها همین است که آیا بعد از رحلت پیامبر باید به علی بیعت کنند یا نه؟ چطور شد که بیعت نکردند. که در این زمینه حرفهایی هم می‌زنند.

اما این سبک کار کم اثر می‌کند بحث کردن سر اینکه آیا اولین مسأله‌ای که ما مطرح می‌کنیم با اهل سنت سر خلافت علی باشد کم فایده دارد شاید بیش از ۳۰ سال پیش ما خدمت حضرت آیه الله بهجت درس می‌خواندیم، ایشان پیش از درسشان گاهی یک مطالبی را می‌فرمودند. گفتند آقا شما با اهل سنت مواجه می‌شوید از اینجا شروع نکنید شما بگویید شما همه طوایف اهل سنت از چهار نفر از بزرگانان تقلید می‌کنید. چهار تا امام دارید: ابوحنیفه - شافعی - مالک - ابن حنبل. اینها یا مستقیما از امام صادق استفاده کرده‌اند یا مع الواسطه. ابوحنیفه و مالک، بلا واسطه از امام صادق استفاده کرده‌اند و خود ابوحنیفه مطالب عجیبی درباره حضرت صادق فرموده که در کتابهای خود اهل سنت هست. خوب شما از ابوحنیفه تقلید می‌کنید ما از استادش تقلید می‌کنیم. گناهی کرده ایم؟ ابوحنیفه شاگرد امام صادق بود و مالک هم استفاده‌هایی از امام صادق کرد اینها شاگردان امام صادق بودند و آنها را دیگر هم، شاگردان اینها بودند که خودشان از آنها استفاده کرده بودند. خوب شما از چهار نفر شاگرد تقلید می‌کنید ما از استادش تقلید می‌کنیم خوب این باعث این نمی‌شود که بگوییم ما خارج از اسلام هستیم و مذهب ما غلط است و شما درست است. خود شما با هم اختلافاتی دارید خوب ما هم با شما اختلافاتی داریم. استاد و شاگرد هم با هم اختلافاتی داشتند. ایشان می‌فرمودند که اگر این راه را ما باز کنیم که آنها شیعه را یکی از مذاهب خمس حساب کنند. فتح باب بشود که کتابهای ما را بخوانند. الان کتابهای شیعه در کشورهای سنی به خصوص در عربستان، قاجاق است و حتی با پست اجازه نمی‌دهند وارد بشود. خوب طبعا کسانی که اصلا مطالب شیعه را نخوانده‌اند و هر چه خوانده‌اند ضدش خوانده‌اند و دروغ‌هایی خوانده‌اند، نمی‌توانند با هم تفاهم کنند. اما همان کاری که در زمان مرحوم آیت الله بروجردی

سفیر

تبلیغ و محوریت پژوهش

شد و مثل شلتوتی فتوا داد که مذهب شیعه هم قابل عمل است. این کار اگر دنبال بشود و عمومیت پیدا کند با همین بیان ساده که آقا ائمه شما شاگرد یکی از امامان ما بوده شما از آنها تقلید می‌کنید ما از استادشان تقلید می‌کنیم. این خیلی قابل فهم تر و قابل قبول تر است وقتی نزدیک شدند و قابل فهم شد. کتابهای ما را خواندند بگوییم ما هم کتابهای شما را می‌خوانیم شما هم کتابهای ما را بخوانید. تدریجا اگر کتابهای ما را خواندند حقیقت را خواهند فهمید لااقل از صولت مخالفت‌هایشان شکسته می‌شود و بعد جوان‌هایشان و نسل بعدشان تغییر عقیده می‌دهند.

منظورم کیفیت برخورد است، طرح چه مسائلی؟ از کجا شروع کنیم؟ و با چه بیانی بگوییم که در طرف قابل فهم و قابل قبول باشد. اینها خودش یک نوع روانشناسی است. روانشناسی ارتباطات و تبلیغ، روانشناسی اجتماعی کیفیت برخورد با دیگران، چگونه آدم در دیگران نفوذ کند، البته روشهایش عملا در سیره پیغمبر اکرم و اهل بیت وجود دارد منتها تدوین نشده. ما می‌توانیم با توجه به این مسائل، برگردیم، مرور کنیم در سیره اهل بیت و روشهای تبلیغی آنها را استفاده کنیم. بینیم چند روش داشتند. و چگونه رفتند به این نتایج رسیدند.

وبالاخره یکی از نکته‌هایی که ما باید در تبلیغ، به خصوص در ارتباط با اهل سنت باید رعایت کنیم این است که احساسات آنها را تحریک نکنیم و اختلافات آنها را تشدید نکنیم. ما آمده‌ایم می‌خواهیم هدایتش کنیم و اشتباهاتش را رفع نکنیم. نیاییم سر یک مسائلی متعصبانه برخورد کنیم که باعث بشود آنها هم بر عصیانشان افزوده بشود. اصلا راه مسدود بشود شما وظیفه دارید گمراه را هدایت کنید برای اینکه آنها را هدایت کنید باید کاری بکنید و طوری برخورد کنید که از شما رمیده نشوند. طرح کردن چیزهایی که طبعا احساساتشان را تحریک می‌کند. چه فایده‌ای دارد؟ غیر از اینکه یک کسانی از آن طرف بنشینند و صدها شیعه را بکشند. چه نتیجه‌ای از این گرفته می‌شود؟

بعضی‌ها می‌گویند بیاییم اصلا مسائل اختلافی را درز بگیریم و هیچ وقت مطرح نکنیم. این که نشد تبلیغ! خوب همانجاییکه هستیم خواهیم ماند. آنها آنطرف خوب و ما هم اینطرف خوب! هیچ وقت مطرح نکنیم نه آنها می‌فهمند حق با کیست و نه ما می‌توانیم در آنها نفوذ بکنیم. مسائل باید مطرح بشود اما شیوه طرح کردن باید طوری باشد که تعصب‌انگیز و مخرب نباشد تا اینکه زمینه بحث و گفتگو بیشتر فراهم بشود و اگر تعصباتی هم هست اینها فروکش بکند و بتوانند در یک جو سالمتری بحث کنند. وهمینطور برای ادیان دیگری

که مخالف با اسلام هستند و به طور کلی راه حلش پیش گرفتن یک شیوه‌هایی هست که مورد تایید اهل بیت و هم روانشناسانی است که در این رشته‌ها فعالیت کرده اند. و چیزهایی دیگری هم هست که دیگر وقت گذشته و بیشتر مزاحمتان نمی‌شوم.

نتیجه اینکه کمر همت را ببندیم، اول برای تهیه طرحی برای این کارها. خود اینکه ما یک برنامه‌ای هم داشته باشیم که بدانیم ده سال دیگه باید به کجا برسیم، خود این یک کار است. بعد هم شرایط فعلی را بسنجیم ببینیم در این شرایطی که هستیم کدام یک از این مواد را بهتر می‌توانیم انجام بدهیم که هم منطقی‌تر باشد و هم عملش آسانتر باشد.

وقفنا الله وایاکم لما یحب و یرضی.

والسلام علیکم ورحمه الله

صغیر

تبلیغ و محوریت پژوهش

۲



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

